

معنای فراموش شده «کشمیر»

علی رضا قزوه*

در ادب فارسی کشمیر به‌عنوان سرزمینی جنت‌نشان با زیبارویانش همیشه مورد توجه اهل نظر و ادب و فرهنگ بوده است و در بسیاری از منابع ادبی و تاریخی نیز نام کشمیر با نام زیبایی و زیبارویان و بت و نقش و نگار و هنر همراه بوده است. قصد نگارنده از نوشتن این مقاله بیش از آن که به‌رخ کشیدن این معنا و معانی در شعر بزرگان پارسی باشد، توجه دادن به یک معنای فراموش شده از کشمیر است. اگرچه کشمیر به‌معنای کنایی زیبایی و هنر و رصد آن در شعر بزرگان زبان فارسی و ادیبان ایرانی با قدمتی بیش از هزار سال خود حکایت از اصالت و قدمت و ارتباط فرهنگی و ادبی ایران و کشمیر از گذشته دور دارد، اما معنای مورد اشاره من قدمتی بیش از این دارد و معنایی که در این نوشتار در صدد بیان آن هستم ریشه در داستان‌های قدیم پارسی در عهد اشکانی داشته و دارد. می‌دانیم که یکی از قدیمی‌ترین منظومه‌های زبان فارسی منظومه ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی است. این منظومه براساس یک قصه کاملاً پارسی و ایرانی شکل گرفته است و قدمت آن به پیش از اسلام و قبل از سلسله ساسانیان می‌رسد. دوره اشکانیان همان دوره‌ای است که در آن دوره کلمه کشمیر و درست با همین تلفظ کشمیر وجود داشته و این کلمه و این واژه نام پهلوان و بزرگی بوده که شاعر ما با بیانی متفاوت آن را روایت کرده و این شاعر و کتاب منظومه‌اش با قدمتی قریب به یک هزار سال سندی معتبر و محکم بر این ادعاست. آری معنای فراموش شده «کشمیر» در روایت فخرالدین اسعد گرگانی و در منظومه مشهور

* شاعر و نویسنده و مدیر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - دهلی‌نو.

ویس و رامین او به چشم می خورد. معنایی که از منظر چشم شاعران و پژوهشگران هند و کشمیر و حتی ایران نیز دور مانده و در طول قرون متمادی شاعران تنها محو زیبایی و نقش و نگار کشمیر شدند و جنبه اسطوره‌ای پهلوانی آن را از یاد بردند. پژوهنده تنها براساس یک پژوهش ادبی و از روی تصادف توأم با حوصله این معنای متفاوت را یافت و نکته جالب توجه آن که در هیچ یک از کتاب‌های معتبر لغت که تاکنون جستجو کرده‌ام نیز این معنا را نیافته‌ام. فخرالدین اسعد در زمانی متولد شد که فردوسی بزرگ پیری خود را سپری می کرد یا در همان سال‌ها تازه جهان فانی را بدرود گفته بود. احتمال این که وی فردوسی را ملاقات کرده باشد بسیار اندک است. اما دوره وی دوره روایت کردن داستان‌های پهلوانی و اساطیر ایرانی بوده است و داستان فردوسی و پهلوانانش تا حدی با داستان فخرالدین اسعد متفاوت‌اند. دایره زمانی داستان‌های شاهنامه وسیع‌تر از داستان فخرالدین اسعد است و از دوره فردوسی تا دوره پیشدادی را شامل می شود. لذا آنچه فردوسی از کشمیر روایت می کند بیشتر اقلیم و منطقه‌ای را شامل می شود که تا هنوز با همین نام وجود دارد.

فردوسی در شاهنامه خود و در آغاز کتاب در اشاراتی که به سلطان محمود دارد، از کشمیر نیز یاد می کند. کشمیر در اینجا نام سرزمینی است مستقل که برای خود شهریاری داشته و طبق روایت فردوسی:

جهاندار محمود شاه بزرگ به آبشخور آرد همی میش و گرگ

ز کشمیر تا پیش دریای چین برو شهریاران کنند آفرین

اشاره دیگر فردوسی در شاهنامه به کشمیر در داستان سیاوش است. وقتی پیران، فرنگیس - دختر افراسیاب - را برای نکاح به سیاوش معرفی می کند در شرح جمال و زیبایی اش سخن می گوید گریزی نیز به زیبارویان کشمیر و کابل می زند و چنین می گوید:

از افراسیاب ار بخواهی رواست چنو بت به کشمیر و کابل کجاست

شود شاه پرمايه پیوند تو درفشان شود فرّ و اورند تو

در این داستان علاوه بر آن که به زیبایی دختران کشمیر و کابل نیز اشاره شده، بیانگر آن است که این دو منطقه کشمیر و کابل با هم زیاد به کار رفته است و این دو

ناحیه تا حدی نیز با هم مترادف بوده‌اند. در ادامه داستان سیاوش باز هم ذکر کشمیر را بر زبان فردوسی شاهدیم:

معنای فراموش شده «کشمیر»
در روایت فخرالدین اسعد
گرگانی و در منظومه مشهور
ویس و رامین او به چشم
می‌خورد.

سپاهی فراوان بر پیلتن
ز کشمیر و کابل شدند انجمن
به‌درگاه کاووس بنهاد روی
دو دیده پر از آب و دل کینه‌جوی
فردوسی در پادشاهی کیخسرو که شصت
سال طول کشید نیز کشمیر و کابل را این بار

در ترادف با سرزمین نیمروز که سرزمینی است در سیستان قدیم و تا امروز نیز با همین نام وجود دارد به‌کار می‌برد. این در حالی است که کیخسرو مشغول سان دیدن از سپاهیان سردارانش است. سردارانی ایرانی چون زنگه شاوران و فرامرز (پسر رستم) و... سوارانی با پیل و سلاح‌های جنگی فراوان از خطه کشمیر و کابل و نیمروز نیز در سپاه ایرانیان بوده‌اند:

بسی زنگه بر شاه کرد آفرین بران برز و بالا و تیغ و نگین
ز پشت سپهبد فرامرز بود که با فرّ و با گرز و با ارز بود
ابا کوس و پیل و سپاهی گران همه رزم جویان و کندآوران
ز کشمیر وز کابل و نیمروز همه سرفرازان گیتی‌فروز
درفشی کجا چون دلاور پدر که کس را ز رستم نبودی گذر

فردوسی در داستان کاموس کشانی نیز به کشمیر اشارت دارد و کاموس نام مبارزی است کشانی و او پادشاه سنجاب بود و تا به‌ملک روم ولایت داشت، وی به‌کمک افراسیاب آمد اما رستم او را به‌خم کمند گرفت و بکشت:

بدیدار شاهان دلت شاددار روانست ز اندیشه آزاددار
ز کشمیر تا برتر از رود شهید درفش و سپاه است و پیلان و مهد...

«شهد» نام ناحیه یا رودی و یا به‌تعبیر قدما، دریایی است و برحسب آنچه در شاهنامه آمده در مشرق ایران واقع بوده است. فردوسی در داستان خاقان چین نیز دیگر بار کشمیر را در کنار رود شهد به‌کار می‌برد که به‌جغرافیای آن ناحیه نیز اشاره دارد. علاوه بر آن که به‌مناطق چین کش و شگنان (شغنان) و چین و هند نیز اشاره دارد و

می‌دانیم که کش و کشان در آسیای میانه امروز و در کشور ازبکستان قرار دارد و شگنان یا شغنان [ش/ش] موضعی است در ترکستان، در ساحل رود سیحون. سکنه آن اسماعیلی‌اند. منسوب بدان شغنی است. زبان شغنانی تا هنوز در آن نواحی (تاجیکستان فعلی) وجود دارد:

کشانی و شگنی و چینی و هند سپاهی ز چین تا بدریای سند
ز کشمیر تا دامن رود شهد سراپرده و پیل دیدیم و مهد

فردوسی در داستان دوازده رخ در شاهنامه نیز بار دیگر کشمیر و کابل را در یک مصراع و در کنار هم، چنین به‌نمایش می‌گذارد:

بزن کوس رویین و شیپور و نای به کشمیر و کابل فزون زین میای
که ما را سر از جنگ افراسیاب نیاید همی خورد و آرام و خواب...

داستان رستم و شغاد نیز از داستان‌های زیبای شاهنامه است که در آن دوباره کشمیر و کابل در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند:

ستاره‌شناسان و کندآوران ز کشمیر و کابل گزیده سران
ز آتش‌پرست و ز یزدان‌پرست برفتند با زیج رومی به‌دست...

فردوسی در پادشاهی کسری نوشین روان که چهل و هشت سال سلطنت کرد نیز ذکر کشمیر را در کنار نام هند به‌میان می‌آورد و از زبان شاهوی پیر روایتی را باز می‌گوید که شخصیت‌های هندی چون «جمهور» و «مای» و «گو» و «طلخند» و... دارد. بخشی از داستان طلخند و گو را ببینید:

چنین گفت شاهوی بیداردل که ای پیر دانای و بسیار دل
ایا مرد فرزانه و تیز ویر ز شاهوی پیر این سخن یادگیر
که در هند مردی سرافراز بود که با لشکر و خیل و با ساز بود
خنیده بهر جای جمهور نام به‌مردی بهر جای گسترده گام
چنان پادشا گشته برهندوان خردمند و بیدار و روشن‌روان
ورا بود کشمیر تا مرز چین برو خواندندی به‌داد آفرین
به‌مردی جهانی گرفته بدست ورا سندی بود جای نشست
همیدون بدش تاج و گنج و سپاه همیدون نگین و همیدون کلاه
هنرمند جمهور فرهنگ جوی سرافراز با دانش و آبروی

بدو شادمان زیردستان اوی چه شهری چه از در پرستان اوی
 زنی بود هم گوهرش هوشمند هنرمند و با دانش و بی‌گزند
 پسر زاد زان شاه نیکو یکی که پیدا نبود از پدر اندکی
 پدر چون بدید آن جهاندار نو هم اندر زمان نام کردند گو
 برین برنیامد بسی روزگار که بیمار شد ناگهان شهریار
 به‌کدبانو اندرز کرد و به‌مرد جهانی پر از دادگو را سپرد
 ز خردی نشایست گو بخت را نه تاج و کمر بستن و تخت را
 سران را همه سر پر از گرد بود ز جمهورشان دل پر از درد بود
 ز بخشیدن و خوردن و داد اوی جهان بود یک سر پر از یاد اوی
 سپاهی و شهری همه انجمن زن و کودک و مرد شد رای زن
 که این خرد کودک نداند سپاه نه داد و نه خشم و نه تخت و کلاه
 همه پادشاهی شود برگزند اگر شهریاری نباشد بلند
 به‌دنبیر برادر بد آن شاه را خردمند و شایسته گاه را
 کجا نام آن نامور مای بود به‌دنبیر نشسته دلارای بود
 جهاندیدگان یک به یک شاه‌جوی ز سندنل به‌دنبیر نهادند روی
 بزرگان کشمیر تا مرز چین به‌شاهی بدو خواندند آفرین...
 ز دنبیر بیامد سرافراز مای به‌تخت کیان اندر آورد پای
 همان تاج جمهور بر سر نهاد بداد و بیخشش در اندر گشاد
 چو با سازشد مام گو را بخواست بی‌رورد و با جان همی داشت راست
 پری چهره آبستن آمد ز مای پسر زاد ازین نامور کدخدای
 ورا پادشا نام طلخند کرد روان را پر از مهر فرزند کرد

فردوسی در شاهنامه خود در داستان پادشاهی یزدگرد نیز از کشمیر یاد می‌کند و این بار از جامعه کشمیری در کنار جامعه رومی و چینی به‌عنوان جامعه‌ها و بافته‌های مشهور آن روزگار نام می‌برد:

که از تاج و ز تخت و مهر و نگین همان جامعه روم و کشمیر و چین
 ز پرمایه چیزی که آمد بدست ز روم و ز طایف همه هرچ هست...

ممکن است در برخی جاها کشمیر به‌عنوان سرزمینی از هند نیز نمایندگی کند و منظور از آن همه شبه‌قاره امروز باشد و ممکن است گاهی با به‌کاربردن نام هند

سرزمین کشمیر نیز به ذهن متبادر شود اما در شاهنامه ابیاتی هم هست که فردوسی هند و کشمیر را دو سرزمین جدا می‌داند و درباره کشمیر می‌گوید:

در طول قرون متمادی
شاعران تنها محو زیبایی و
نقش و نگار کشمیر شدند
و جنبه اسطوره‌ای پهلوانی
آن را از یاد بردند.

به راهی که شد رستم شیرمرد برآمد ز هند و ز کشمیر گرد
البته فردوسی و شاهنامه او در سرزمین هند و
کشمیر همواره مورد توجه بوده و بسیاری از شاعران
از شاهنامه حکیم طوس استقبال کرده‌اند و همان‌طور
که مثلاً حسن دهلوی را «سعدی هند» می‌دانند
عبدالملک عصامی را نیز «فردوسی هند» می‌دانند.
فردوسی حتی به زبان‌های دیگر از جمله زبان‌های

محلی هند و کشمیر نیز ترجمه شده است و در حدود یکصد و پنجاه سال پیش
وهاب‌پری شاهنامه فردوسی را به زبان کشمیری برگردان کرده است.

وی در محله حاجن کشمیر در ۳۰ کیلومتری شمال سرینگر مدفون است. آنچه در
شعر فردوسی در وصف کشمیر به تماشا می‌آید سرزمینی است که در کنار سرزمین‌های
آباد آن روزگار، دارای مردانی صاحب رای و فکر و سران و بزرگان بوده است و زیبارویان
و سرداران جنگی و حله و جامه‌های شهره آفاق بوده و گاه حتی این سرزمین
با وجود اشارات فراوان شاهنامه به هند آن قدر عظمت داشته که در کنار کشورهای
بزرگی چون چین و روم از هند نیز نمایندگی کند:

ما را ره کشمیر همی‌آرزو آید ما ز آرزوی خویش نتاییم به یک موی
گاه است که یکباره به کشمیر خرامیم از دست بتان پهنه کنیم از سر بت، گوی
شاهی ست به کشمیر اگر ایزد خواهد امسال نیارامم تا کین نکشم زوی

ابیات بالا بخشی از رجزخوانی‌های فرخی سیستانی است که پادشاه سرزمینی را
به مبارزه می‌طلبد در نوع خود جالب است و دیگر آن که حکایت از داشتن پادشاه در
کشمیر در عهد فرخی و شاهان غزنوی دارد.

منوچهری دامغانی (۴۳۲-۳۹۸ ق) شاعر تصویرگرا و قصیده‌پرداز ممتاز سبک خراسانی
و عهد غزنوی نیز در قطعه‌ای از ترکیب «بت کشمیر» استفاده می‌کند که قبل از آن که
کنایه از چیزی دیگر باشد، کنایه از زیبایی است:

الا وقت صبح است، نه گرم است و نه سرد است
 نه ابر است و نه خورشید، نه باد است و نه گرد است
 بیار ای بت کشمیر، شراب کهن پیر
 بده پر و تهی گیر که مان ننگ و نبرد است
 از آن باده که زرد است و نزار است و لیکن
 نه از عشق نزار است و نه از محنت زرد است
 به جان اندر قوت است و به مغز اندر مشک است
 به چشم اندر نور است و به روی اندر، ورد است

منوچهری همچنین در یکی از مسمّطات خود در وصف بهار و مدح ابو حرب
 بختیار محمد نیز با همان ترکیب «بت کشمیر» اینچنین به کشمیر گریز می‌زند:
 ... تا گل خودروی بود خوبروی تا شکن زلف بود مشکبوی
 تا بت کشمیر بود جعد موی تا زن بدمهر بود جنگجوی
 تا زبر سرو کند گفتگوی بلبل خوشگوی به‌آواز زار...

از دیگر شاعرانی که در منظومه خود به کشمیر اشارت داشته‌اند فخرالدین اسعد
 گرگانی است. در منظومه فخرالدین اسعد نقش کشمیر با تمام نقش‌های دیگر متفاوت
 است. اینجا دیگر کشمیر دخترک زیبا یا بت و یا جادو نیست، بلکه در هیأت یک
 پهلوان است.

فخرالدین اسعد گرگانی از داستان‌سرایان بزرگ ایران است که در نیمه اول قرن پنجم
 هجری می‌زیست. دوره شاعری و شهرتش مصادف بوده با عهد سلطان ابوطالب طغرل
 بیک سلجوقی و گویا در اواخر عهد همین پادشاه بعد از ۴۵۵ هـ ق وفات یافته است.
 تنها اثر او منظومه ویس و رامین است که بین سالهای ۴۴۶-۴۵۵ هجری از ترجمه
 پهلوی به نظم پارسی درآمده است. موضوع این منظومه یک داستان کهن ایرانی است که
 مربوط به دوره اشکانیان بوده است. شاه شاهان شاه موبد که همه شاهان فرمانبردار او
 بودند با «شهر» ملکه زیبای ماهاباد عهد بست که چون دختری بزاید، نامزد او شود. از
 شهر «ویس» زاده شد و مادرش او را به پیمان شکنی، به برادرش «ویرو» داد؛ لیکن موبد
 با ویرو به جنگ برخاست و چون بزور با او برنیامد، به حیل «ویس» را از دژ بیرون کشید
 و به خراسان برد. در راه «رامین» برادر جوان موبد به ویس دل باخت. ویس هم چندی بعد

عاشق رامین شد و هردو از دست شاه موید بگریختند. از این پس یک سلسله حوادث پیاپی میان رامین و موید و ویس و شاه موید رخ داد تا آخر کار شاه موید درگذشت و

فردوسی در داستان خاقان چین نیز دیگر بار کشمیر را در کنار رود شهد به کار می‌برد که به جغرافیای آن ناحیه نیز اشاره دارد.

رامین بجای او نشست. او سالیان دراز با ویس بزیست و چون ویس درگذشت، رامین پادشاهی را به پسر داد و خود در آتشگاه معتکف شد.

منظومه ویس و رامین از باب آنکه بازمانده یک داستان کهن ایرانی است و از آنروی که ناظم آن به بهترین نحو از عهده نظم آن برآمده و اثر خود را

با رعایت جانب سادگی به زیور فصاحت و بلاغت آراسته است، به زودی مشهور و مورد قبول واقع شد. و تا اوایل قرن هفتم چنانکه از سخن عوفی برمی‌آید، داستانی مشهور و رایج بود و سرمشق شاعرانی که دست به سرودن داستان‌های عاشقانه می‌زده‌اند، قرار می‌گرفت.

در آغاز داستان «ویس و رامین» از کشمیر نیز چنین نام‌برده است:

یکی جشن نو آیین کرده بد شاه	که بُد در خورد آن دیهیم و آن گاه
نشسته پیشش اندر سرفرازان	به بخت شاه یکسر شاد و نازان
چه خرم جشن بود اندر بهاران	به جشن اندر سراسر نامداران
ز هر شهری سپهداری و شاهی	ز هر مرزی پری رویی و ماهی
گزیده هرچه در ایران بزرگان	از آذربایگان وز ری و گرگان
همیدون از خراسان و کهستان	ز شیراز و صفاهان و دهستان
چو بهرام و رهام اردبیلی	گشسپ دیلمی، شاپور گیلی
چو کشمیریل و چون نامی آذین	چو ویروی دلیر و گرد رامین...

فخرالدین اسعد گرگانی (تولد اوایل قرن پنجم - فوت ۴۴۶ هـ.ق) در ویس و رامین و در داستان برداشتن رامین، گنج مؤید را و گریختنش به دیلمان دیگر بار نیز از کشمیری سخن می‌گوید که از بزرگان است:

بزرگانی که پیرامنش بودند	همه فرمانش را طاعت نمودند
چو کشمیر و چو آذین و چو ویرو	چو بهرام و رهام و سام و گیلو...

جالب است که این تعریف تازه و نگاه تازه که سابقه بیش از هزار سال سرودن دارد در هیچ‌یک از سروده‌های شاعران بعدی و حتی در فرهنگ‌هایی که من دیده‌ام

به‌کار نرفته است و از نظرها دور مانده است و اگر هم در جایی بدان اشارتی رفته باشد بسیار تا بسیار مهجور مانده است و این معنا می‌تواند بخشی از هویت و عظمت و زیبایی و شکوه گذشته کشمیر را زنده کند و بخشش از شناسنامه فرهنگی کشمیر باشد.

فردوسی در پادشاهی کسری نوشین روان که چهل و هشت سال سلطنت کرد نیز ذکر کشمیر را در کنار نام هند به‌میان می‌آورد و از زبان شاهی پیر روایتی را باز می‌گوید که شخصیت‌های هندی چون «جمهور» و «مای» و «گو» و «طلخند» و ... دارد.

قطران تبریزی (فوت: ۴۶۵ ق) شاعری

است از عهد سلجوقی و معاصر ناصر خسرو که ناصر خسرو در سفر خود به تبریز با وی دیدار داشته است. قطران نخستین شاعر آذربایجانی است که شعر دری سروده است و وی اشعارش را بر ناصر خسرو عرضه کرده است. وی نیز که در روزگار نزدیک به فردوسی و حدود کمتر از یک قرن بعد از وی می‌زیسته است به‌شیوه فردوسی بتان کشمیر و کابل را کنار هم قرار می‌دهد و در وصف معشوق او را امیر بتان و زیبارویان کشمیر و کابل می‌داند:

ای به‌خوبی بر بتان کابل و کشمیر میرم
ماندم از بس آوری در وعده‌ها تاخیر خیر
این نشانگر آن نیز می‌تواند باشد که شاهنامه فردوسی نسبت به منظومه ویس و رامین تأثیر به‌مراتب بیشتری در شاعران بعدی داشته است.

در دیوان اشعار سنایی غزنوی (۵۴۵-۴۷۳ ق) نیز غزلی است بسیار تا بسیار زیبا و به‌یادماندنی که در آن دیگر بار به‌حسن و زیبایی کشمیر و کشمیریان اشارت می‌رود:

کار دل باز ای نگارینا ز بازی در گذشت
شد حقیقت عشق و از حد مجازی در گذشت
گر به‌بازی از عشقت همی لافی زدم
کار بازی بازی‌ام از لاف و بازی در گذشت
اندک اندک دل به‌راه عشقت ای بت گرم شد
چون ز من پیشی گرفت از اسب تازی در گذشت

سودکی دارد کنون گر گوید ای غازی بدار
 تیر چون از شست شد از دست غازی در گذشت
 چشم خونخوار تو از قتال سجزی دست برد
 زلف دلدوز تو از طرار رازی در گذشت
 گرچه کشمیری ست آن سیمین صنم از حسن خویش
 از بت چینی و ماچین و طرازی در گذشت
 بی‌نیاز ار داشتی خوشدل سنایی را کنون
 این نیاز و خوشدلی و بی‌نیازی در گذشت
 یکی دیگر از غزل‌های شگفت و زیبای سنایی که روح و حال و هوای آن بعدها در
 غزل‌های مولانا به‌اوج رسید، این غزل است که در همان مصراع آغازین از نقش
 کشمیری به‌عنوان نمادی از زیبایی و هنر کشمیر یاد شده است:
 الا ای نقش کشمیری، الا ای حور خرگاهی
 به‌دل سنگی، به‌بر سیمی، به‌قد سروی، به‌رخ ماهی
 شه خوبان آفاقی، به‌خوبی در جهان طاقی
 به‌لب درمان عشاقی، به‌رخ خورشید خرگاهی
 خوش و کش و طربناکی، شگرف و چست و چالاک
 عیار و رند و ناپاکی، ظریف و خوب و دلخواهی
 ز بهر چشم تو نرگس همی پویم به‌هر مجلس
 ندیدم در غمت مونس، بجز باد سحرگاهی...
 انوری ابیوردی (فوت ۵۵۲ تا ۵۵۹ هـ) شاعر عهد سلجوقی نیز از قصیده‌پردازانی
 است که سبک و سیاقش چندان با فرخی فرق ندارد و در غزل وی نیز کشمیر به‌شکل
 یک واژه ساده و در کنار خراسان به‌کار رفته است:
 آنچه بر من در غم آن نامسلمان می‌رود
 بالله ار با مؤمن اندر کافرستان می‌رود
 دل به‌دلالت غمش دادم به‌دستم باز داد
 گفت نقدی ده که این با خاک یکسان می‌رود...
 باد باری زلف او را چون به‌فرمان شد چنین
 دیو زلفش گرنه با مهر سلیمان می‌رود

عید بودست آنچه در کشمیر می‌رفتست ازو

کار این دارد که اکنون در خراسان می‌رود

فردوسی در شاهنامه خود در داستان پادشاهی یزدگرد نیز از کشمیر یاد می‌کند و این بار از جامه کشمیری در کنار جامه رومی و چینی به‌عنوان جامه‌ها و بافته‌های مشهور آن روزگار نام می‌برد.

بعد از فردوسی و شاعران قصیده‌سرای سبک خراسانی و سنایی و انوری دیگر بار با ظهور شاعر بزرگ قصه‌پردازی چون نظامی منظومه‌سرایی و داستان‌گویی به نقطه اوج خود می‌رسد اما نظامی گنجوی نیز هر بار از کشمیر یاد می‌کند نگاهش متوجه همان جنبه غنایی و زیبایی و جمال کشمیر و کشمیریان است.

جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی

معروف به نظامی گنجوی (۶۰۸-۵۳۷ ق) بزرگ‌ترین داستان‌سرای ایرانی منظومه‌های حماسی عاشقانه به زبان فارسی است که سبک داستان محاوره‌ای را وارد ادبیات داستانی منظوم فارسی کرد.

او در خمسه خود و در خسرو و شیرین در داستان «شنیدن خسرو اوصاف شکر اسپهانی را» یاد زیبارویان کشمیر را نیز در کنار زیبارویان روم و ختن و ارمن اینچنین تازه می‌کند:

به‌آیین جهانداران یکی روز	به‌مجلس بود شاه مجلس افروز
به‌عزم دست بوسش قاف تا قاف	کمر بسته کله‌داران اطراف
نشسته پیش تختش جمله شاهان	ز چین تا روم و از ری تا سپاهان
ز سالار ختن تا خسرو زنگ	همه بر یاد خسرو باده در چنگ
چو دوری چند می‌در داد ساقی	نماند از شرم شاهان هیچ باقی
شهنشه شرم را برقع برافکند	سخن لختی به‌گستاخی در افکند
که خوبانی که در خورد فریشتند	ز عالم در کدامین بقعه بیشتند
یکی گفتا لطافت روم دارد	لطف گنج است و گنج آن بوم دارد
یکی گفت از ختن خیزد نکوئی	فسانه است آن طرف در خوبروئی
یکی گفت ارمن است آن بوم‌آباد	که پیرکهای او باشد پریزاد
یکی گفتا که در اقصای کشمیر	ز شیرینی نباشد هیچ تقصیر

یکی گفتا سزای بزم شاهان شکر نامی است در شهر سپاهان

به شکر بر ز شیرینیش بیداد وزو شکر به خوزستان به فریاد

نظامی در هفت پیکر و در داستان نشستن بهرام روز شنبه در گنبد سیاه و افسانه
گفتن دختر پادشاه اقلیم اول نیز اشارتی به کشمیر دارد. در این داستان بانوی هند همان
دختر کشمیری است:

چونکه بهرام شد نشاط پرست دیده در نقش هفت پیکر بست

روز شنبه ز دیر شماسی خیمه زد در سواد عباسی

سوی گنبد سرای غالیه فام پیش بانوی هند شد به سلام

تا شب آنجا نشاط و بازی کرد عود سازی و عطر سازی کرد

چون برافشاند شب به سنت شاه بر حریر سپید مشک سیاه

شاه از آن نوبهار کشمیری خواست بوئی چو باد شبگیری

نظامی در شرفنامه و در داستان مهمانی کردن خاقان چین برای اسکندر نیز به پای
کوبان کشمیری و رقاصان و جماعت اهل موسیقی این دیار اشاره می‌کند:

نشسته به رامش ز هر کشوری غریب اوستادی و رامشگری

نوا ساز خنیاگران شگرف به قانون او زان برآورده حرف

بریشم نوازان سغدی سرود به گردون برآورده آواز رود

سرایندگان ره پهلوی ز بس نغمه داده نوا را نوی

همان پای کوبان کشمیر زاد معلق زن از رقص چون دیو باد

ز یونانیان ارغنون زن بسی که بردند هوش از دل هر کسی

کمر بسته رومی و چینی به هم برآورده از روم و از چین علم...

نظامی در جای دیگری از شرفنامه در باب سفر اسکندر به قطب شمال و یافتن آب
حیات نیز اینچنین از کشمیر و کشمیری سخن می‌گوید:

برآشفت گردون چو زنجیری بی به زنگی بدل گشت کشمیری بی

شد آن راه از موی باریک تر ز تاریکی شام تاریک تر...

یکی از قله‌های عرفانی ادب فارسی و از منظومه پردازان بی‌بدیل ایرانی فریدالدین
عطار نیشابوری (۶۱۸-۵۴۰ ق) است. وی در دیوان اشعار خود و در بخش غزلیات
به جادوی کشمیر اشاره می‌کند:

بس نظر تیز که تقدیر کرد تا رخ زیبای تو تصویر کرد

روی تو عظم صدف عشق ساخت چشم تو جانم هدف تیر کرد
 نرگس جادوت دل از من ربود گفت که این جادوی کشمیر کرد
 جادوی کشمیر نیارد همی پیش تو یک مسئله تقریر کرد
 زلف تو باز این دل دیوانه را حلقه درافکند و به زنجیر کرد
 عطار در خسرونامه خود نیز از کوه کشمیر یاد می‌کند هنگامی که چتر زر (آفتاب)
 از آن بالا می‌آید:

برآمد چتر زر از کوه کشمیر فگنده در سر افلاک زنجیر
 شدند آنگه روان یاران به یک راه که تا رفتند چون ماران به یک راه
 عطار در خسرونامه و در داستان آمدن فرخ به ترکستان به طلب گل نیز عینا همین
 تصویر (برآمدن آفتاب) را با رنگی دیگر ارائه کرده است:
 فلک سیمرغ شب را کرد زنجیر برآمد زال زر از کوه کشمیر
 چو پیدا کرد زال زر رخ از شیر جهان بگرفت چون رستم به شمشیر
 قرن هفتم هجری قرن ظهور شاعران بزرگ زبان فارسی است. جلال‌الدین محمد
 بلخی مولوی (۶۷۲-۶۰۴ هـ ق) نیز در غزلیات دیوان شمس از شاه کشمیر سخن می‌گوید:
 نباشد عیب پرسیدن تو را خانه کجا باشد
 نشانی ده اگر یابیم وان اقبال ما باشد...
 فروبسته‌ست تدبیرم، بیا ای یار شبگیرم
 بپرس از شاه کشمیرم کسی را کاشنا باشد
 خود او پیدا و پنهان است جهان نقش است و او جان است
 بیندیش این چه سلطان است مگر نور خدا باشد
 مولانا در یکی از رباعیات خود نیز ترکیب «جادوی کشمیر» را به کار می‌برد:
 از بهر تو گر جان بدهم خوش میرم ورنه بنده بنده توام خوش میرم
 دیوانه آن دو زلف چون زنجیرم مدهوش دو چشم جادوی کشمیرم
 ابومحمد مصلح ابن عبدالله سعدی شیرازی (۶۹۱-۶۰۶ ق) نیز در دیوان اشعار خود
 و در بخش غزلیات غزلی با وزن کوتاه و روان دارد که در آن نیز زیبایی لعبتان
 کشمیری مثال آورده شده است. بیتی چند از آن این است:
 آن کیست که می‌رود به زنجیر پای دل دوستان به زنجیر

همشیره جادوان بابل همسایه لعتان کشمیر
این است بهشت اگر شنیدی کز دیدن آن جوان شود پیر
از عشق کمان دست و بازوش افتاده خبر ندارد از تیر...۰۰

سعدی که خود استاد زیبا سرودن است و رصد کردن زیبایی و زیبایی‌ها شگرد کلام و گفتار و نگاه اوست در بخش مواعظ دیوان خود ضمن قصیده‌ای در ستایش علاءالدین جوینی صاحب دیوان چنین به کشمیر گریز می‌زند:

هر آدمی که نظر با یکی ندارد و دل به صورتی ندهد صورتیست لایعقل
اگر همین خور و خواب است حاصل از عمرت به هیچ کار نیاید حیات بی حاصل
از آنکه من به تأمل درو گرفتارم هزار حیف بر آن کس که بگذرد غافل
نظر برفت و دل اندر کمند شوق بماند خطا کنند سفیهان و عهده بر عاقل
ندانم از چه گلست آن نگار یغمایی که خط کشیده در اوصاف نیکوان چگل
بدین کمال ندارند حسن در کشمیر چنین بلیغ ندانند سحر در بابل...۰۰

اوحدی مراغه‌ای (۷۳۸-۶۷۳ ق) از شاعران سبک عراقی است. وی و شاعران سبک عراقی، برخلاف شاعران خراسانی چون فرخی و انوری و... شاعر ترکیب سازند و غزل سرا و از این روست که ترکیب چند واژه‌ای «ماه کشمیری رخ» را در غزلیات او مشاهده می‌کنیم:

ماه کشمیری رخ من، از ستمکاری که هست
می‌پسندد بر من بیچاره هر خواری که هست
چشم گریانم ز هجر عارض گل رنگ او
ابرنیسان را همی ماند، ز خون باری که هست...۰۰

در غزلیات خواجوی کرمانی (۷۵۳-۶۸۹ هـ ق) نیز به ترکیب «دلبر کشمیر» برمی‌خوریم که همچنان در شمار ترکیباتی است که اشارتی به زیبایی معشوق دارد و این که نشان می‌دهد کشمیر همچنان در طول ادوار گذشته شعر پارسی دیار زیبارویان بوده است:

بدان ورق که صبا در کف شکوفه نهاد بدان عرق که سحر بر عذار لاله فتاد
بدان نفس که نسیم بهار چهره گشای نقاب نسترن و گیسوی بنفشه گشاد
ببرد باری خاک و بحدت آتش به نقش بندی آب و بعطر سائی باد
به سحر نرگس جادوی دلبر کشمیر به چین سنبل هندوی لعبت نوشاد

به تاب طره لیلی و شورش مجنون به شور شکر شیرین و تلخی فرهاد
 خواجهی کرمانی در دیگر غزلیاتش نیز اشاراتی چون جادوی کشمیر و بت کشمیر دارد:
 گه ز چین زلف او صد شور در چین می‌فتاد
 گه ز چشم جادوش صد فتنه در کشمیر بود
 دوش ترکی تیغ زن را مست می‌دیدم به خواب

چون بدیدم چشم شوخ دلبرم تعبیر بود...

این هم غزل دیگری از خواجه و باز همان حکایت زیبایی و بت و جمال و...
 دامن خرگه برافکن ای بت کشمیر سرو قباپوش و آفتاب جهانگیر
 چهره خوب تو رشک لعبت نوشاد نرگس مستت بلای جادوی کشمیر
 نقش جمالت نگارخانه مانی خط سیاه تو روزنامه تقدیر...

کشمیر در غزل خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی (۷۹۲- حدود ۷۲۷ هـ.ق)
 این اعجوبه شعر و عرفان و غزل ایران زمین نیز همچنان نمادی از زیبارویان را تداعی
 می‌کند که با شعر حافظ به رقص و پایکوبی برخاسته‌اند:
 به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی...

نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸-۸۱۷ ق) شاعر بزرگ قرن نهم هجری است که
 به وی لقب «خاتم الشعرا» داده‌اند. وی نیز بیش از همه به بتخانه کشمیر نظر داشته، البته
 ممکن است بیشتر از بت ظاهری مقصد و مقصود شاعر باز زیبارویان بوده باشد، گرچه
 تلمیحی به بتخانه نیز می‌تواند داشته باشد، گرچه عهد جامی با عهد سلطنت پادشاهان
 مسلمان کشمیر موافقت می‌کند:

ز کشمیر بتان دل برانداز دلم بتخانه کشمیر گشته

با حضور عارف بزرگ و علامه بی‌همتا میر سید علی همدانی در دوران معاصر
 حافظ شیرازی در کشمیر فرهنگ و زبان این منطقه دگرگون می‌شود و فارسی و
 فارسی‌سراییی در آن اوج می‌گیرد و کم کم زبان رسمی و دیوانی می‌شود. اما در این
 دوران نیز آن معنای گم شده و فراموش شده کشمیر به ذهن‌ها متبادر نمی‌شود و آن هاله
 گمنامی بر سر این معنا همچنان می‌نشیند. در این عصر و اعصار بعد نیز شاعران
 بسیاری از ایران و کشمیر در وصف کشمیر سخن می‌گویند و هر کدام به نوعی محو

زیبایی و جلالت کشمیرند. در این میان ظهور سلسلهٔ بابریان نیز از اعتلای زبان فارسی نه تنها نمی‌کاهد که به آن می‌افزاید و فرهنگ و زبان ایرانی و فارسی با فرهنگ هندی

درمی‌آمیزد و از این تار و پود ابریشمین فرشی نفیس و چشم نواز بافته می‌شود که تا همیشه زیبایی‌اش در پیش روست.

در زبان ملّا ظهوری ترشیزی (متوفی ۱۰۲۴ ق) نیز کشمیریان مردمانی هستند ملاحظت فروش:

به ترکان غارتگر صبر و هوش

به کشمیریان ملاحظت فروش

در منظومهٔ فخرالدین اسعد نقش کشمیر با تمام نقش‌های دیگر متفاوت است. اینجا دیگر کشمیر دخترک زیبا یا بت و یا جادو نیست، بلکه در هیأت یک پهلوان است.

عرفی شیرازی (۹۹۹-۹۶۳ ق) شاعر ایرانی عهد تیموری که پیش از صائب و کلیم قدم به هند گذاشته بود نیز در وصف زیبایی‌های کشمیر ابیات فراوان دارد، از جمله این بیت وی مشهور است:

هر سوخته جانی که به کشمیر درآید گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

یکی از شاعران هم عهد عرفی که در کنار او از ستون‌های اصلی غزل و شعر مکتب وقوع به حساب می‌آید و غزل‌هایش سوز و حالی خاص دارد، ابوالفیض فیضی (۱۰۰۴-۹۵۴ ق) پسر شیخ مبارک ناگوری و برادر ابوالفضل علّامی صاحب اکبرنامه است که وی نخستین شاعر هندی بود که در دربار اکبر به ملک‌الشعرایی رسید و بعد از غزالی مشهدی این منصب به او سپرده شد. وی نیز در سفری که اکبر به کشمیر داشت قصیده‌ای یکصد بیتی دربارهٔ کشمیر و سفر پادشاه سرود که بیتی چند از آن چنین است:

هزار قافلهٔ شوق می‌کند شبگیر که بار عیش گشاید به عرصهٔ کشمیر

تبارک الله از آن عرصه‌ای که دیدن او ورق نگار خیال است و نقش بند ضمیر...

محمد قلی سلیم تهرانی (متوفی ۱۰۵۶ ق) که مرقدش در کنار کلیم در مقبرهٔ الشعرای کشمیر واقع است و نگارنده توفیق زیارت مرقد وی را داشته است، نیز دربارهٔ تاریخ بسیاری از باغات کشمیر از جمله باغ بحر آرا و باغ نشاط و شالمار و... شعر مادهٔ تاریخ دارد. از جمله دربارهٔ باغ شالمار چنین می‌گوید:

شنیدم شاه روشن دل جهانگیر ز عشرت شد چو رونق بخش کشمیر
 چو شد دامان دریا جلوه گاهش به سوی شالمار افتاد راهش ...
 وی با کشمیر آن قدر انس و الفت می گیرد که خود را کشمیری می خواند و سرانجام
 هم در آن دیار بدرود حیات می کند و این هم دو بیت دیگر از او:
 منم کشمیری و معشوق کشمیر حدیث تازه آوردم به تحریر
 مرا از ذلّه خوردن عار باشد گر از سعدی و گر عطار باشد

یکی دیگر از شاعرانی که در مقبره الشعرای کشمیر مدفون است طغرای شهدی
 (متوفی حدود ۱۰۷۸ هـ) است. وی حکایت پادشاه جهانگیر پسر اکبر و پدر شاهجهان
 را که عاشق کشمیر بود و حتی دلش می خواست همه عمر در کشمیر بماند و در
 همانجا اقامت کند را چنین زیبا در این بیت آورده است:
 از شاه جهانگیر دم نزع چو جستند
 با خواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ ...

شاعر دیگری که وی نیز به ملک الشعرایی دربار شاهجهان رسیده بود، قدسی
 شهدی (متوفی ۱۰۵۶ ق) بود که وی نیز در اواخر عمر به کشمیر رفت و مشغول
 نوشتن شعر از جمله پادشاه نامه منظوم شد و سرانجام در همانجا درگذشت و در کنار
 کلیم و سلیم به خاک سپرده شد. این چند بیت از قدسی درباره کشمیر را ببینید:
 خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر که سر بر زد صفا از خاک کشمیر
 چو کشمیر آبروی هفت کشور نگاه از دیدن آن تازه و تر
 به خوبی آنچنان کشمیر طاق است که معشوق خراسان و عراق است

میرزا محمد علی صائب تبریزی (متولد حدود ۱۰۰۷ و متوفی ۱۰۸۱ ق) در سال
 ۱۰۳۴ هجری به دعوت ظفر خان صوبه دار کابل به کابل آمد. بعد که ظفر خان مأموریتش
 تمام شد و به اکبرآباد رفت صائب را هم همراه خود بدانجا آورد و به شاهجهان معرفی
 کرد و شاهجهان از ملاقات او بسیار خوشنود شد و صائب در تاریخ جلوس شاهجهان
 قطعه ای می سراید که شاهجهان لقب مستور خان و منصب هزاری و دوازده هزار رویه
 صله به او می دهد. بعد شاهجهان به دکن لشکر می کشد و صائب هم همراه ظفر خان
 به دکن و برهانپور می رود و بعد مأموریت کشمیر نصیبش می شود و صائب هم همراه

اوست تا آنکه پدر صائب به طلب فرزند به هند می‌رسد. صائب در آرزوی دیدن کشمیر می‌گوید:

محمّد قلی سلیم تهرانی (متوفی ۱۰۵۶ ق)
که مرقدش در کنار کلیم در مقبره الشعرا
کشمیر واقع است و نگارنده توفیق
زیارت مرقد وی را داشته است، نیز
درباره تاریخ بسیاری از باغات کشمیر از
جمله باغ بحر آرا و باغ نشاط و شالمار
و... شعر ماده تاریخ دارد.

می‌کنم از سر برون صائب، هوای خلد را
بخت اگر از ساکنان شهر کشمیرم کند
ابوطالب کلیم کاشانی (متوفی
۱۰۶۱ ق) ملک الشعرا عهد شاهجهان که
در اواخر عمر به خواهش خود به کشمیر
رفت و سرانجام در همانجا نیز بدرود
حیات گفت و الحال مزار او در

مقبره الشعرا کشمیر در کنار سلیم تهرانی و قدسی مشهدی و طغرای مشهدی و...

است، درباره کشمیر اشعار و قصاید فراوان دارد، از جمله این ابیات از اوست:

بیا که مجمع خوبان دلربا اینجاست کرشمه با همه اینجا و نازها اینجاست
قدم ز نقطه کشمیر بر نمی‌گیریم مقیم مرکز عیشیم و جای ما اینجاست

ظفر خان احسن (۱۰۷۳-۱۰۱۴ ق) پسر خواجه ابوالحسن تربتی که خود در عهد
شاهجهان دو بار به منصب صوبه‌داری (فرمانداری) کشمیر رسیده بود و صائب تبریزی
به دعوت وی به کابل و هند آمده بود خود از شاعران چیره‌دستی بود که بارها در
اشعارش یاد کشمیر را تازه می‌کرد. وی در دوران امارتش در کشمیر که بار اول هشت
سال و بار دوم چهار سال به طول انجامید با شاعران بزرگ ایرانی چون کلیم کاشانی و
قدسی مشهدی و صائب تبریزی و... مجالس مشاعره داشت. وی هنگامی که از کشمیر

دور بود و در پایتخت شاهجهان به سر می‌برد در فرقت کشمیر چنین می‌سرود:

در هند نظاره بتانم بگداخت وز آتش عشق استخوانم بگداخت
تنها نه مرا فرقت کشمیر بسوخت از گرمی هند چشم و جانم بگداخت

وی درباره کشمیر و خراسان که خود از آن سرزمین است می‌گوید:

الهی تا بود کشمیر آباد ز گلزار خراسانم، مده یاد

و در جای دیگر می‌گوید:

به هر کس هر چه خواهی، بی‌سخن ده مرا کشمیر و، بلبل را چمن ده

ایشان مدتی هم صوبه‌دار کابل بوده است و گاه در اشعارش کابل را به کشمیر حتی ترجیح می‌دهد:

گرچه احسن گلشن کشمیر رشک جنت است

مرغ روح من به شوق باغ کابل می‌پرد

یا در غزل دیگر چون از دست برخی کشمیریان به تنگ می‌آید، می‌گوید:

کنون کارت فتاده با زبان نافهم کشمیری فغان احسن که قدر اهل کابل را ندانستی

اگرچه در بسیاری جاها نیز در وصف کشمیر و مردمان مهربانش سخنان فراوان نیز

دارد:

هزاران ناز ای کشمیر بر باغ جنان داری که در فصل خزان جوش بهار زعفران داری

یا:

کشمیر مگر رشک پری‌خانه چین است القصه بهشتی است که بر روی زمین است

ملاً محسن فانی کشمیری نیز که خود استاد غنی کشمیری و از شاعران عهد

شاهجهان بود و در عهد او قاضی‌القضات الله‌آباد بود نیز در دوری از کشمیر چون

ظفر خان احسن ناله سر می‌دهد:

فانی از بخت سیاهت شده در هند وطن ورنه جای تو بجز گوشه کشمیر نبود

البته همین فانی در جای دیگر شاهجهان‌آباد (دهلی) را بر کشمیر ترجیح می‌دهد:

فانی آخر منزوی در گوشه کشمیر شد گرچه جایی بهتر از شاهجهان‌آباد نیست

و در جای دیگر می‌گوید:

در بهار گلشن کشمیر فانی هر طرف جز شراب ناب شمع محفل احباب نیست

غنی کشمیری (متوفی ۱۰۷۲ ق) شاگرد ملاً محسن فانی (متوفی ۱۰۸۲ ق) نیز

درباره کشمیر ابیات فراوانی دارد. شاید غنی را بتوان بزرگ‌ترین شاعر فارسی زبان

کشمیر دانست. وی حتی در میان این همه شاعر سبک هندی نام خود را به‌عنوان یکی

از دو یا سه تن از شاعران بزرگ هند در سبک هندی در کنار نام عبدالقادر بیدل

(۱۱۳۳-۱۰۵۴ ق) و ناصر علی سرهندی (متوفی ۱۱۰۸ ق) جاودانه کرده است. گرچه

سهم دو شاعر بزرگ ایرانی یعنی صائب و کلیم نیز بسیار تا بسیار زیاد است و اگر

مجبور به انتخاب تنها دو شاعر بزرگ سبک هندی باشیم بی‌گمان صائب و بیدل آن دو

شاعرند و اگر بنا بر انتخاب و افزودن دو شاعر دیگر باشیم آن دو کسی جز کلیم و غنی نمی‌توانند باشند. این بیت غنی را ببینید:

گویا نگاه پروین اعتصامی
به‌کشمیر بیش از همه
به‌هنر کشمیر و صنعت و
بافته‌هایش معطوف است،
نه زیبایی‌های ظاهری.

کشمیر از صباحت روشن‌گر جمال است
حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است
یکی دیگر از شاعران نامدار کشمیر
جویای کشمیری است که ولادتش نیز در
کشمیر اتفاق افتاده بود. وی در ساقی‌نامه‌ای
درباره کشمیر چنین سخن می‌گوید:

بیا ساقی بهار آمد به‌صد رنگ
مگو ای ساقی از دشواری راه
تعالی الله زهی گلزار کشمیر
که در وی غنچه‌ای هم نیست دلگیر

تماشای بیدل دهلوی (۱۱۳۳-۱۰۵۴ ق) از کشمیر و مضمون بندیش بسیار متفاوت‌تر از دیگر شاعران است. وی در دیوان غزلیات خود اشاره‌ای چنین زیبا و متفاوت به‌کشمیر دارد:

همه جا انجمن‌آرایی شیراز دل است
معنی از عالم کشمیری و لاهوری نیست
زین عرضها نتوان صاحب جوهر گردید
ناز چینی مفروشید که فغفوری نیست...

اینها نمونه‌هایی از تماشای شاعران متفاوت از کشمیر در سبک خراسانی تا سبک عراقی و مکتب وقوع و سپس سبک هندی بود. بعد از سبک هندی نیز در دوره سبک بازگشت عمده تماشاهای شاعران از منظر کشمیر همان است که بود.

فروغی بسطامی (۱۲۷۴-۱۲۱۳ ق) نیز از شاعرانی است که در دو قرن گذشته می‌زیست. او نیز بیشتر به‌عنوان یک غزلسرای موفق مطرح است. وی در مقطع یکی از غزل‌هایش به‌کشمیر نیز اشاره می‌کند. اشارتی که شاید هم از روی رعایت قوافی و استفاده از تمام ظرفیت‌های آن باشد. وگرنه کشمیر در شعرهایی از این دست موضوعیت چندانی ندارد و در محور سخن قرار نگرفته است:

مو به‌مو بسته آن زلف گره گیر شدم
آخر از فیض جنون قابل زنجیر شدم
کاش ابروی کجش بنگری از دیده راست
تا بدانی که چرا کشته شمشیر شدم...

مرگ را مایهٔ عمر ابدی می‌دانم بس که بی‌روی تو از صحبت جان سیر شدم
تا فروغی رخ آن ترک ختایی دیدم فارغ از خلخ و آسوده ز کشمیر شدم
البته فروغی بسطامی دربارهٔ کشمیر نه که با واژهٔ کشمیر غزلی دارد که در مطلع آن
به کشمیر به شکل «بت کشمیر» اشارت رفته است و از حیث موضوع و محوریت تا
اندازه‌ای پررنگ‌تر از مورد قبلی است:

هر کجا دم زدم از چشم بت کشمیرم خون مردم همه گردید گریبانگیرم
گنج‌ها جسته‌ام از فیض خرابی ای کاش آن که کرده‌ست خرابم، بکند تعمیرم
اگر آبم نزنی آتش خرمن سوزم و خموشم نکنی شعلهٔ عالم گیرم...
محمد اقبال لاهوری (۱۹۳۸-۱۸۷۳ م) برخی از اشعار خود را در سرزمین کشمیر
سروده است. او زاده سیالکوت است و به نوعی می‌توان او را حتی کشمیری دانست.
وی از جمله در «پیام مشرق» خود ساقی‌نامه‌ای دارد که آن را در نشاط باغ کشمیر
نوشته است:

خوشا روزگاری خوشا نوبهاری نجوم پرن رست از مرغزاری
زمین از بهاران چو بال تدروی ز فواره الماس بار آبشاری
اقبال در جای جای پیام مشرق از کشمیر سخن می‌گوید و دشت و کوه و هوا و
زیبایی‌هایش را توصیف می‌کند:
رخت به کاشمر گشا کوه و تل و دمن نگر
سبزه جهان جهان بین لاله چمن چمن نگر
باد بهار موج موج مرغ بهار فوج فوج
صلصل و سار زوج زوج بر سر نارون نگر
تا نفتند به زینتش چشم سپهر فتنه باز
بسته به چهرهٔ زمین برقع نسترن نگر
لاله ز خاک بر دمید موج به آب جو تپید
خاک شر شر بین آب شکن شکن نگر...

اقبال در شعر بالا به ضرورت وزنی مجبور شده است کشمیر را به صورت کاشمر
به کاربرد. در پیام مشرق وی باز هم در مورد کشمیر سخن رفته است. در معرفی غنی
کشمیری آن شاعر شیرین سخن و غزل‌پرداز یگانه نیز چنین از کشمیر سخن می‌گوید:
غنی آن سخنگوی بلبل صفیر نوا سنج کشمیر مینو نظیر

چو اندر سرا بود در بسته داشت چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت
 همچنین در «پیام مشرق» در غزلی خود را چنین معرفی می‌کند:
 بیا که بلبل شوریده نغمه‌پرداز است عروس لاله سراپا کرشمه و ناز است
 نوا ز پرده غیب است ای مقام شناس نه از گوی غزل خوان نه از رگ ساز است
 کسی که زخمه رساند به‌تار ساز حیات ز من بگیر که آن بنده محرم راز است
 مرا ز پردگیان جهان خبر دادند ولی زبان نگشایم که چرخ کج باز است...
 کجاست منزل این خاکدان تیره نهاد که هرچه هست چو ریگ روان به‌پرواز است
 تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است
 اقبال در جاویدنامه خود از زیارت امیرکبیر حضرت سید علی همدانی و ملا طاهر
 غنی کشمیری نیز یاد کشمیر را تازه می‌کند. ضمن آن که خود را به‌نوعی کشمیری
 معرفی می‌کند:

اصلشان از خاک دامنگیر ماست مطلع این اختران کشمیر ماست
 خاک ما را بی‌شرر دانی اگر بر درون خود یکی بگشا نظر
 محمد تقی بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۵ ش)، ملقب به ملک‌الشعرا شاعر، روزنامه‌نگار، ادیب،
 تاریخ‌نویس، و سیاستمدار ایرانی بود.

بهار از قصیده‌سرایان و شاعران بزرگ قرن اخیر است که البته گاه قصایدش شکوه
 و عظمت شاعران خراسانی را فرایاد می‌آورد در این قصیده نگاه او به‌کشمیر به‌طرز
 شاعران قصیده‌سرای سبک خراسانی شباهت دارد:

آن بزم را طرازد چون کشمیر این باغ را بسازد چون کشمیر
 هر بامداد، باد برآید نرم وز روی گل به‌لطف کشد معجر
 رخشنده اعتصامی مشهور به‌پروین اعتصامی (۱۳۲۰-۱۲۸۵ ش) از زنان شاعر
 ایرانی است که به‌عنوان مشهورترین شاعر زن ایرانی در تمام قرون ادب فارسی برای
 خود جایگاهی والا کسب کرده است. شعر پروین حکایت دردها و رنج‌های مردم و پند
 و اندرزهاست. شعری سرشار از اخلاق و ادب و ایمان. نگاه پروین به‌مقوله کشمیر
 اگرچه تا اندازه‌ای متفاوت با دیگران است اما این نیز آن چیزی نیست که ما به‌دنبال
 آنیم. در دیوان اشعار پروین و در شعر جولای خدا از بافته‌ای به‌نام کشمیری سخن
 رفته است:

رونقی میجوی گر ارزنده‌ای دیبه‌ای مییاف گر بافنده‌ای
 کس ز خلقان تو پیراهن نکرد وین نخ پوسیده در سوزن نکرد
 کس نخواهد دیدنت در پشت در کس نخواهد خواندنت ز اهل هنر
 بی‌سر و سامانی از دود و دمی غرق در طوفانی از آه و نمی
 کس نخواهد دادنت پشم و کلاف کس نخواهد گفت کشمیری بیاف
 بس زبر دست است چرخ کینه‌توز پنبه خود را در این آتش مسوز

کشمیریان عزیز سندی بهتر از این می‌خواهند که در یک‌هزار سال پیش و در یکی از قدیمی‌ترین منظومه‌های زبان فارسی متعلق به دوران اشکانیان (حدود دو هزار سال قبل) پهلوان و سرداری به نام کشمیر وجود داشته است.

گویا نگاه پروین اعتصامی به کشمیر بیش از همه به هنر کشمیر و صنعت و بافته‌هایش معطوف است، نه زیبایی‌های ظاهری و البته که از منظر شاعری اخلاقی و انسانی مبادی ادب چون پروین جز این را نیز نباید انتظار داشت. دیگر بار در بخش مثنویات دیوان پروین و در تمثیلات او به شعر «گنج درویش» برمی‌خوریم که در آن نیز این بار کشمیر به شکل طاقه کشمیری نمود دارد:

ای خدای بردند فرش و بسترم موزه از پیا، بالش از زیر سرم
 لعل و مروارید دامن دامنم سیم از صندوق‌های آهنم
 راه من بست، آن سیه کار لئیم راه او بر بند، ای حی قدیم
 ای دریغاً طاقه کشمیری‌ام برگ و ساز روزگار پیری‌ام
 ای دریغ آن خرقه خز و سمور که ز من فرسنگها گردید دور...

در بخش دیگری از تمثیلات دیوان پروین به شعر «ناآزموده» می‌رسیم که در آن نیز همین ترکیب «طاقه کشمیر» تکرار شده است. هرچه هست تماشای پروین از کشمیر تماشایی هنرمندانه است اگرچه این تماشا متنوع نیست:

برنمی‌دارد چو بزاز دغل طاقه کشمیری از زیر بغل
 زر، دگر نهاد مرد کم فروش زیر مسند، تا شود قاضی خموش...

در این مقاله اشعار بیش از سی شاعر درباره کشمیر را به تماشا نشستیم و هر کدام از زاویه نگاه خود کشمیر را سرودند و از کشمیر سخن گفتند. از حکایت پرشکوه و

جاودانه حکیم طوس تا شعر سرشار از لطافت و حکمت و پند و اندرز پروین اعتصامی هرکسی کشمیر را به گونه‌ای تماشا کرده است اما متفاوت‌ترین نگاه و تاریخی‌ترین نگاه به کشمیر بی‌گمان نگاه فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه تاریخی ویس و رامین است. دیده‌اید که برخی به اجداد و نیاکان خود تا همین چند پشت و تا همین یکی دو قرن اخیر چه افتخاری می‌کنند و آن را با آب و تاب به رخ می‌کشند اگرچه ممکن است سندی محکم نیز در اثبات آن نداشته باشند. اما کشمیریان عزیز سندی بهتر از این می‌خواهند که در یک‌هزار سال پیش و در یکی از قدیمی‌ترین منظومه‌های زبان فارسی متعلق به دوران اشکانیان حدود دو هزار سال قبل پهلوان و سرداری به نام کشمیر وجود داشته است. تمام مقصد و مقصود من از این تحقیق به رخ کشیدن و به یاد آوردن این معنا بود. معنایی که این همه قرن از منظر نگاه‌ها دور ماند...

منابع

۱. اسلم خان، دکتر محمد: *ظفر خان احسن*، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، ۱۹۶۸ م.
۲. انوشه، حسن (به سرپرستی). *دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در آسیای میانه جلد اول* (ویراست دوم)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول ۱۳۸۰ ه.ش.
۳. بدیع خراسانی، بدیع‌الزمان محمد حسن فروزانفر بن شیخ علی بشرویه‌ای (م: ۱۳۴۹ ش): *سخن و سخنوران*، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۰ ش، (جلد دوم).
۴. براون، ادوارد: *تاریخ ادبی ایران* (از فردوسی تا سعدی)، نیمه نخست، ترجمه... از سید فتح الله مجتبیایی، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۵۵ ه.ش.
۵. برهان تبریزی، محمد حسین بن خلف: *برهان قاطع*، به کوشش دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم ۱۳۶۲ ه.ش.
۶. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *کلیات بیدل عظیم‌آبادی* (دو جلد)، به کوشش علی‌رضا قزوه، نشر کار آفرینان فرهنگ و هنر، تهران، چاپ اول ۱۳۸۸ ه.ش.
۷. پروین اعتصامی، رخشنده دختر یوسف اعتصامی (م: ۱۳۲۰ ه.ش): *دیوان پروین اعتصامی*، به کوشش حسن برازان، انتشارات سنبه مشهد، ۱۳۸۴ ه.ش.

۸. تیکو، گيردهاری لال: پارسی‌سرایان کشمیر، انجمن ایران و هند، تهران، شهریورماه ۱۳۴۲ ه.ش.
۹. حسن کهویهامی، پیر غلام حسن: تاریخ حسن، بخش تحقیق و نشریات، دولت جامو و کشمیر، سرینگر، ژانویه ۱۹۵۴ م.
۱۰. خواجهوی کرمانی، کمال‌الدین محمود: دیوان خواجهوی کرمانی، به تصحیح سعید قانعی، انتشارات بهزاد، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.
۱۱. دهخدای قزوینی، علی اکبر بن خانابا خان (۱۳۳۴-۱۲۵۸ ه.ش): لغت‌نامه دهخدا، نشر روزبه، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.
۱۲. رادفر، ابوالقاسم، گزیده اشعار فارسی اقبال لاهوری، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش، صص ۱۴-۱۲.
۱۳. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: کلیات سعدی. به‌اهتمام محمد علی فروغی، امیرکبیر، تهران، چاپ نهم ۱۳۷۲ ه.ش.
۱۴. صفای سمنانی، دکتر ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران (۸ جلد)، انتشارات فردوسی، تهران، چاپ سیزدهم ۱۳۷۳ ه.ش.
۱۵. صفای سمنانی، دکتر ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، ابن سینا، تهران، چاپ سوم ۱۳۴۲ ه.ش، ۴۴۸.
۱۶. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: دیوان عطار، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.
۱۷. غنی کشمیری، ملا محمد طاهر (م: ۱۰۷۹ ه/ ۱۶۶۸ م): دیوان غنی کشمیری، به‌کوشش احمد کرمی، انتشارات ما، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.
۱۸. فانی کشمیری، ملا شیخ محمد حسین: مثنویات فانی.
۱۹. فخرالدین گرگانی: خلاصه ویس و رامین، به تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.
۲۰. فرّخی سیستانی، علی بن جولوغ: دیوان فرّخی سیستانی، به‌کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۹ ه.ش.
۲۱. فردوسی طوسی، حکیم ابوالقاسم حسن: شاهنامه، به‌کوشش مهدی قریب و محمد علی بهبودی، طوس، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۴ ه.ش.
۲۲. قطران تبریزی، حکیم قطران (م: ۴۶۵ ه): دیوان قطران تبریزی، به تصحیح محمد نجوانی، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.

۲۳. معین دشتی، دکتر محمد معین: فرهنگ معین (۶ جلدی)، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هشتم ۱۳۷۱ ه.ش.
۲۴. منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد (م: ۴۳۲ ه): دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.
۲۵. نیازمند، دکتر محمد صدیق: سرچشمه عرفان (مجموعه مقالات فارسی)، انتشارات اویس وقاص پبلشنگ هاؤس، بمنه، سرینگر، ژانویه ۱۹۹۶ م.